

## بررسی آگاهی در قصص قرآنی با رویکردی معناشناسانه

محمد نبی احمدی\*

مریم جلالی نژاد\*\*

### چکیده

معناشناسی دانشی بشری است که روش فهم و درک معانی متون بویژه متون ادبی-دینی را نظامند مورد بررسی قرار می‌دهد. نظریه معاصر آگاهی توسط مایکل هلیدی (۱۹۷۸) در مکتب لندن مطرح شد. اطلاعات کهنه و نو رابط اصلی دو نقش یک جمله در ساخت فرانش متنی، به شکل نسبی است. ساخت متنی کلام، ساختی مخاطب محور است که بیشتر بر مبنای شناختگی یا دانستگی به وجود می‌آید. از آنجا که اعجاز قرآن مجید به ویژگی‌های ترکیبی و بافتی آن برمی‌گردد، نگاشت‌های معنایی به کار رفته در بافت خبری کلام الهی، بستر مناسبی برای تحلیل و تبیین اهداف مورد نظر داستان‌های قرآنی است. در این جستار سعی بر آن شده است تا با روش توصیفی-تحلیلی نگاهی گذرا به داستان‌های قرآنی و چهارچوب نظری آگاهی داشته و سپس به بررسی ساختار رابطه‌ای بین خبر نو و خبر کهنه در تعدادی از قصص قرآن، با رویکرد معناشناسی نقش‌گرا پرداخته شود.

**کلیدواژه‌ها:** قرآن، داستان، معناشناسی، مایکل هلیدی، آگاهی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

\* دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی، Mn.ahmadi217@yahoo.com  
\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول)،  
Maryam1980j@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۰۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۱۸

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

## ۱. مقدمه

زبان پدیده‌ای پویا، نظامی فوق‌العاده پیچیده، انتزاعی و بی‌نهایت زایا است که معانی را با اصوات مرتبط می‌سازد. زبان‌شناسی مطالعه علمی زبان برای فهم ویژگی‌های ذهن انسان است. متون با قرار گرفتن در رویکردی زبانی و نقش‌گرا در راستای این پویایی قرار گرفته و به انتقال معانی خویش به مخاطب می‌پردازند. معناشناسی (meaning) یکی از شاخه‌های اصلی علم زبان‌شناسی است که عنصری اساسی در عرصه پژوهش‌های زبانی به شمار می‌رود. معنی‌شناسی ابزاری فرانشانه‌ای است که به بررسی مجموعه‌های معنادار می‌پردازد، از این رو تحلیل و بررسی یک متن به عنوان مجموعه‌ای معنادار که هدفمند شکل گرفته و زبان‌شناسی کارکردگرا (نقش‌گرا) (functional linguistics) به آن می‌پردازد، امری ضروری به نظر می‌رسد.

نمای نقشی (Role)، یک عنصر زبانی است که در ارتباط با سازه‌های جمله‌ای که در آن ظاهر شده، مورد بررسی قرار می‌گیرد. یکی از شاخه‌های نقش‌گرای اطلاعاتی، نقش مبتدائی است که شامل مبتدا و خبر می‌باشد. مایکل هلیدی (Halliday) زبان‌شناس نقش‌گرای انگلیسی، تحت تأثیر مکتب اروپائی پراگ به ویژه آراء متسیوس (mathesius) که به نمای نقشی جمله (sentence) یعنی بار خبری و اطلاعی ساخت جمله‌ها شامل مفاهیم مبتدا (theme) و خبر (rheme) توجه داشته، قرار گرفته است. هلیدی ساخت اطلاعاتی بند را حاصل کنشی متقابل میان اطلاعات دانسته، شناخته شده، پیش‌بینی پذیر و نادانسته، ناشناخته و پیش‌بینی ناپذیر می‌داند.

این ساختار از دو عنصر بنیادین عنصر آشنا (اطلاع دانسته) و عنصر ناآشنا (اطلاع نو) شکل می‌گیرد. امکان بررسی اطلاع (آگاهی) دانسته و نو در سطوح مختلفی چون بند، جمله و پاراگراف در متن است، به این ترتیب در هر سطح از بررسی، نتایج مختص به همان سطح به دست می‌آید که لزوماً به سطوح دیگر تعمیم پذیر نیست. ذکر این نکته ضروری است که متقدم نحوی برجسته‌ای چون ابن هشام انصاری، خیلی پیشتر از اینها، جایگاه آگاهی را در بحث مبتدا و خبر مطرح می‌کند. از این رو دیدگاه وی در این خصوص را، به راحتی می‌توان با نظریه ویلیام متسیوس در حلقه پراگ یا مایکل هلیدی منطبق دانست. ابن هشام با آوردن مثالی پیچیده، مانند این شعر معروف: ((بَنُونَا بَنُو أَبْنَائِنَا وَ بَنَاتُنَا أَبْنَاءَ الرِّجَالِ الْأَبَاعِدِ)) (انصاری، ۱۹۸۵، ج ۲: ۴۵۲) بر آن است تا نشان دهد که چگونه وضعیتهای پیچیده‌ای در این نسبت آگاهی مبتدا و خبر وجود دارد. این نگاه

معنی‌شناسانه‌ی وی زمانی به اوج خود می‌رسد که آیه‌های متعددی را در مورد مبحث اطلاعاتی خبر می‌آورد تا اهمیت و جایگاه قرآنی این نظریه نوین معاصر را بیش از پیش روشن سازد و این نکته را یادآور سازد که کلام الهی، این معجزه جاویدان، جامع تمامی علوم در گذشته، حال و آینده است.

از آنجا که هنر قصه‌پردازی نخستین هنر آدمی در عرصه کلام است، خداوند نیز از این هنر پرنفوذ و بسیار تأثیرگذار بهره برده است. اهمیت قصه در قرآن کریم تا به حدی است که خداوند خود را کسی معرفی می‌کند که قصه می‌گوید و به بیان سرگذشت پیامبران و اقوام پیشین با زبان قصه می‌پردازد. (نحن نُقُصُّ) (یوسف ۲/۱۲)

در میان داستان‌های قرآنی، طولانی‌ترین آنها قصه حضرت موسی (ع) و زیباترین و کامل‌ترین آنها قصه حضرت یوسف (ع) است که به تعبیر قرآن (أَحْسَنَ الْقِصَصِ) نام گرفته است. طرح هنری قصص قرآن، آن چنان استادانه، نافذ، پرجاذبه و زیباست که یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن کریم به شمار می‌آید. زبان و نحو قرآن مجید اعجاب‌انگیز و بسیار تأثیرگذار است. قرآن جامع‌ترین منبع زبان‌شناسی است که زبان‌شناسان در هر برهه‌ای از زمان با مراجعه به آن به نوین‌ترین دانش‌های زبانی دست می‌یابند، از این رو معنی‌شناسی و بخصوص معناشناسی نقش‌گرا، کاربردی‌ترین ابزار مطالعات دینی بویژه قرآن به شمار می‌رود.

این نوشتار بر آن است که ابتدا نگاهی به چهارچوب نظری قصه و نظریه آگاهی مایکل هلیدی داشته و در ادامه با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی رابطه اطلاع نو (unknown) و اطلاع کهنه (known) در تعدادی از قصص قرآنی چون داستان حضرت یوسف (ع) و حضرت موسی (ع) پرداخته شود. *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

این پژوهش به سؤالات زیر پاسخ می‌دهد:

- ۱- ساخت اطلاعاتی در قصص قرآنی چگونه شکل گرفته است؟
- ۲- در داستان‌های قرآنی رابطه آگاهی بین خبرها در جهت تبیین اهداف الهی تا چه اندازه مورد استفاده قرار گرفته است؟

## ۲. پیشینه پژوهش

در زمینه قصص قرآنی مطالعات و پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته است. از مهمترین این پژوهش‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد، مقالاتی چون مقاله ((ساختار روایت در قصه‌های قرآن مجید)) از علی اصغر غلامرضائی (۱۳۸۹)، ((مقاله مضامین داستان قرآنی حضرت یوسف(ع) در شعر معاصر)) از نعمت اله ایران زاده (۱۳۸۹)، ((معناشناسی «کلمه» در قرآن کریم با تأکید بر روابط همنشینی و جانشینی)) از مرضیه شفیع زاده، پروین بهارزاده، فتحیه فتحی زاد (۱۳۹۳)، ((معناشناسی واژه‌های قرآن و تفسیر موضوعی)) از علیرضا نیاززاده (۱۳۸۴)، ((مطالعه مؤلفه‌های معنایی واژه قرآنی «حمیم» بر مبنای روابط همنشینی و جانشینی از)) قائمی، مرتضی؛ عبدی، صلاح الدین؛ احمدی، ابراهیم (۱۳۹۷)

از آنجا که در خصوص تحلیل و بررسی نظریه ساخت آگاهی در داستان‌های قرآنی حضرت یوسف(ع) و حضرت موسی(ع) بطور اخص مطالعه‌ای صورت نگرفته است. از این رو چنین خوانش جدیدی می‌تواند بهره‌مندی هوشمندانه و سیستماتیک از ساخت اطلاعاتی کهنه و نو در کلام الهی برای بیان کاملترین شیوه داستان‌سرایی با هدف هدایت و سعادت بشری را، بیش از پیش نمایان سازد.

## ۳. چهارچوب نظری

### ۱.۳. واژه شناسی قِصَص

واژه قصه بر وزن فَعْلَهُ مصدر نوعی از اصل (قَصَّ) و به معنای خبر (ابن منظور، ج ۱۸: ۱۰۴)، امر (زحیلی، ۲۰۰۱م، ج ۲: ۱۸۸)، پی جویی، داستان، شأن (الزحیلی، همان)، حال (جر، ۱۹۸۷، ج ۲: ۱۶۴۲) می‌باشد. (قَصَّ) شکل فعلی ماده (ق-ص-ص) است. ابن منظور در لسان العرب به نکته ظریفی اشاره می‌کند که قِصَص، جمع قصه‌ای است که نوشته می‌شود. (ابن منظور، ۱۴۱۶ه، ج ۷: ۷۴) قِصَص، شکل اسمی ماده (ق، ص، ص) به فتح قاف می‌باشد. در کتاب‌های لغت بر سر اسم یا مصدر بودن این واژه اختلاف نظر وجود دارد؛ ولی نظر صحیح‌تر، همان است که جواهری آورده است که کلمه قِصَص، اسم بوده ولی در موضع مصدر قرار گرفته است. (جواهری، ۱۴۰۷ه، ج ۱۸: ۹۹)

قصه در ادبیات کهن و پیشین مفهومی عام و فراگیر دارد که شامل اصطلاحات و موارد بسیاری از جنبه‌های ادبی می‌شود. از این رو زمانی که کلمه قصه بکار برده می‌شود آن را

مترادف داستان، رمان، سرگذشت، افسانه دانسته و تفاوتی بین داستان، قصه و سایر اصطلاحات این باب گذاشته نمی‌شود. ادبیات جدید با ریشه‌ای نه چندان دور که به قرن هفدهم میلادی می‌رسد، برای هر اصطلاحی به تناسب کاربرد و استعمال آن مرزبندی خاص ایجاد کرده است. چنانکه داستان گسترده‌ترین مفهوم را یافته و قصه تنها نوعی از داستان شمرده شده و در معنای عام داستان گفته می‌شود. دکتر بستانی در تعریف اصطلاحی داستان می‌نویسد: ((داستان به مفهوم گسترده آن پدیده‌ای هنری است که ساختار هندسی ویژه‌ای دارد. داستان‌نویس یک یا چند حادثه و نیز وضعیت‌ها، شخصیت‌ها و محیط‌ها را بر می‌گزیند و آنها را به زبانی تعبیر می‌کند.)) (بستانی، ۱۳۸۴: ۱۵۶)

از آنجا که برای بررسی قصص قرآنی باید به واقعیت‌های عصر نزول آن توجه نمود، بنابراین قصه در معنای اصطلاحی عبارت است از پی‌جویی، تحلیل و بررسی حوادث مهم تاریخ انبیاء بر اساس بینش الهی، که هدف از آن عبرت و درس گرفتن از حوادث برای زندگی خود، تذکر، بیداری، تحول و تثبیت دل مؤمنین است (نقی پور، ۱۳۷۱: ۵۴)

داستان‌های قرآنی دارای مفاهیم معنوی و روحی هستند که با مفهوم خود، رشته اختیار انسان در زندگی را از او گرفته و او را محو آموزه‌ها و حقایق می‌کنند و با تفکر در محتوای آنها شیوه زندگی درست را می‌آموزند. بی‌شک داستان‌های قرآنی تفاوت آشکاری با داستان‌های بشری دارد و این تفاوت در اغراض و اهداف این داستان‌ها با هم است که داستان‌های قرآنی از اهداف والا و مقاصدی والاتر برخوردار بوده و در بردارنده اغراض دینی هستند. (ابراهیم، ۲۰۰۸: ۸)

قصص قرآنی از دیدگاه ادبی واقع‌گرا شمرده می‌شوند، زیرا همه به گفته خداوند محقق گشته‌اند، از این رو حق هستند و هم بر پایه واقعیت‌های خارجی شکل گرفته‌اند. از آنجا که عنوان قصه برای اقوام گذشته نقل شده و زمانی به وقوع پیوسته و تحقق یافته است، حتی آنها که جنبه اعجاز داشته‌اند پس این داستان‌ها واقع‌گرا هم هستند. داستان‌های قرآنی با اهداف خاصی نقل شده‌اند، از این رو تمامی عوامل و عناصر قصه در پرتو آن هدف، کم‌رنگ یا پررنگ و یا محو می‌شوند. در این داستان‌ها با تکیه بر عوامل روانی و ارائه الگوها، شرایطی فراهم می‌شود که بشر با مشاهده آنها بتواند به سوی تربیت دینی گام بردارد. پاداش، جزای نیک و عقوبت و کیفر دو عنصر مهم برای این تربیت دینی هستند. این دو عنصر تربیتی، عامل اصلی گرایش انسان به ارزش‌های مورد نظر و دوری از لغزش‌ها و ضد ارزش‌ها تصور می‌شوند.

## ۲.۳ معناشناسی

زبان ابزاری برای انتقال معنی و برقراری ارتباط میان افراد یک جامعه و در نتیجه نهادی اجتماعی و بخشی از نظام اجتماعی است. (هلیدی، ۱۹۷۸: ۳۹) رسیدن به معنی و مفهوم هدف اصلی بشر است و انسان از همان دوران کودکی به دنبال آن است که چگونه معنایی کند و چطور آن را تعبیر کند و با این هدف معنی را در تیررس فهم و ادراک خود قرار می‌دهد.

معنا (meaning) در لغت به معنی دلاله و در اصطلاح به پژوهش‌هایی که در باب معنی صورت پذیرد، اطلاق می‌شود. اصطلاح معناشناسی (Semantics) نخستین بار در سال ۱۹۸۴م. در مقاله‌ای تحت عنوان ((معانی منعکسه: نکته‌ای در زبان‌شناسی)) که به انجمن زبان‌شناسان آمریکا ارائه شد، مطرح گردید. در سال ۱۹۰۰م. کتاب ((م. برآل)) که اصل آن سه سال قبل از این تاریخ در فرانسه منتشر شده بود، تحت عنوان ((معنی‌شناسی: مطالعاتی پیرامون علم معنی)) انتشار یافت. برای بررسی علم معناشناسی مطالعه این کتاب ضروری است. (پالمر، ۱۳۸۱: ۱۴) با این وجود، مدت زمانی بطول انجامید تا اصطلاح ((Semantics)) رسمیت یافت. معنی‌شناسی مطالعه معنا در زبان نامیده می‌شود و بخشی از زبان‌شناسی را که مطالعه علمی زبان است، تشکیل می‌دهد. (یول، ۲۰۰۶: ۵۰ و فالک، ۱۹۸۷: ۳۶) این علم، سعی بر آن دارد دانشی را مشخص کند که بین گویشوران زبان راجع به معنی واژه‌ها، عبارات و جملات یک زبان مشترک است. (یول، ۱۳۸۹: ۱۳۹)

معناشناسی مجموعه مطالعاتی است که کاربرد زبان را در ارتباط با جنبه‌های گوناگون تجربه، اعم از زبانی و غیر زبانی، مسایل مربوط به گفتگوکنندگان، دانش و تجربه آنها در شرایطی که بخشی خاص از زبان مورد نظر است، مورد بحث قرار می‌دهد. (پالمر، ۱۳۸۱: ۲۶۰) در زبان عربی جمله یا کلام بر پایه یک گوینده و یک شنونده شکل می‌گیرد. برای یافتن معنای کلام ابتدا باید بافت ویژه آن کلام را بشناسیم. معنی با قرارگرفتن واحد زبانی در بافت‌های گوناگون تغییر می‌یابد و بهره‌گیری از مؤلفه‌هایی چون مؤلفه صرفی یا نحوی در این راستا ضروری به شمار می‌رود.

هرکلامی از گروه‌های مختلف زبانی چون گروه‌های اسمی، فعلی و حرفی تشکیل می‌شود. هرکدام از این گروه‌ها بار معنایی خاص خودشان را دارند. کارکرد معنایی، مخاطب را به شناخت ساختار صرفی در راستای رسیدن به معنی یاری می‌رساند. مؤلفه نحوی نیز به بررسی احوال واژه پس از قرار گرفتن در ساختار جمله می‌پردازد. از آنجا که بین کارکرد

نحوی و کارکرد معنایی واژه‌های ساختاری جمله، پیوندی تنگاتنگ دیده می‌شود بر این اساس تغییر مکانی هر یک از واژه‌ها به تغییر معنایی جمله منجر خواهد شد.

هر گروه اسمی، واحدی نحوی است که از یک یا چند واژه تشکیل می‌شود و واژه اصلی یا هسته آن اسم است؛ از این رو به آن گروه اسمی گفته می‌شود. در گروه اسمی همواره یک اسم به عنوان واژه‌ی اصلی یا هسته بکار می‌رود. اسم با نشانه‌های صرفی خاصی ظاهر می‌شود. بهره‌گیری از این نشانه صرفی باعث آفرینش معنایی جدید در بافت زبانی جمله می‌شود. سیبویه بنیان‌گذار اصلی نظام دستوری، معتقد است جمله عمدتاً از دو جزء تشکیل شده و این دو عنصر عبارتند از یک گروه اسمی مبتدا و یک عنصر اسنادی که به یکدیگر وابسته و ملزوم هستند. جمله اسمیه به ویژگی ایستایی یک شیء اشاره دارد که همان جمله اسمیه است. وی معمولاً مبتدا را در معنی لغوی به مفهوم فعل آغازی می‌نامد. به عبارتی دیگر ابتداء را کنشی می‌توان دانست که متکلم از طریق آن وضعیت آشکاری را به عنوان نشانه‌ای از وضعیت اسناد بنیاد می‌گذارد. (بوآس، ۱۳۷۶: ۵۸)

ابن هشام انصاری، دستورنویس معروف و برجسته عرب، در فصل چهارم کتاب ((مغنی اللیب عن کتب الأعراب)) به تقسیم بندی هر سازه جمله‌ای به اسمیه و فعلیه پرداخته است. وی بسیار ماهرانه، به بررسی بحث نوین نقش‌گرا یعنی ساخت اطلاعاتی کهنه و نو (آگاهی) پرداخته است. از آنجا که زبان عربی دارای آرایش واژگانی انعطاف پذیر است، چیش واژه‌ها در آن برای رسیدن به اهداف کاربرد شناختی بسیار کارآمد است.

### ۳.۳ معناشناسی نقش‌گرا

از دهه شصت به بعد، متن به عنوان واحد بررسی و تحلیل زبان‌شناختی مورد توجه قرار گرفت و رفته رفته نقشی تعیین کننده در زبان‌شناسی پایان این سده ایفا کرد. یکی از ویژگی‌های برجسته زبان‌شناسی نقش‌گرا، ساختار اطلاعی یا آگاهی است. شاخه بریتانیایی، یکی از شاخه‌های اصلی زبان‌شناسی نقش‌گرا است و بطور خاص به جان روپرت فرث (John Rupert Firth) برمی‌گردد که متأثر از اندیشه‌های مردم‌شناس لهستانی - انگلیسی به نام برونیسلاو مالینوفسکی (Bronislaw Malinowski) است. شکل امروزی آن، مدل زبان‌شناسی نقش‌گرای سیستمی یا نظامند است که در فارسی به آن ((سازگانی)) می‌گویند. (پارسا، ۱۳۹۷: ۲۱۸) شخصیت اصلی این الگوی جدید مطالعات زبانی مایکل

هلیدی است. معنا بنیاد و پایه اصلی دستور زبان است، از این رو هلیدی، سازه معنایی را حد فاصل رابطه‌ی رفتار اجتماعی انسان و نظام رمزگان دستوری زبان در نظر می‌گیرد. بخش‌های بنیادی معنا در زبان، بخش‌هایی نقشی و کارکردی به شمار رفته و فرانش خواننده می‌شوند. (مهاجر و احمدی، ۱۳۷۶: ۱۴) هلیدی سه فرانش اصلی را برای زبان در نظر می‌گیرد که یکی از آنها فرانش متنی می‌باشد که سازماندهی آن جریان‌ی فرانش گفتمانی است. ساختار اطلاع یا آگاهی، یکی از جاهایی است که فرانش متنی در آن تجلی پیدا می‌کند. ساخت اطلاعاتی، بوجود آورنده ارتباطی پویا بین ویژگی‌های بنیادین معنا است.

متسیوس و شاگردش هلیدی از منظر نقشی، جمله را به دو بخش آغاز و دنباله و یا همان مبتدا و خبر تقسیم می‌کنند. از نگاه آنها آغاز، اطلاع کهنه یا همان گزاره‌هایی است که قبلاً در مورد آنها صحبت شده است و دنباله، اطلاعی نو است که یا اصلاً در مورد آن خبر نداریم و یا قبلاً در آن بافت، در موردش صحبت نشده است. (پارسا، ۱۳۹۷: ۲۳۹) از نظر چینش متنی و حتی بُعد روانشناسی هم به این ترتیب است که معمولاً اطلاع کهنه در ابتدای جمله و با تأکید کمتری آمده و اطلاع نو در اواخر بند یا جمله و با تأکید بیشتری بیان می‌شود. به عبارت دیگر، ساخت اطلاعاتی یکی از زیرمجموعه‌های مهم غیرساختاری در ساخت متنی زبان است.

نقش‌گرایان گاهی این ساخت اطلاعاتی را نشان‌دار می‌دانند. شیوه‌های این نشان‌دار کردن متفاوت است و با نشان‌دار کردن، اهمیت نو بودن اطلاعات بالا می‌رود. یکی از ساده‌ترین این راه‌ها این است که جای Theme و Rheme عوض شود. Theme همان آغاز است که نقطه آغاز یک جمله محسوب می‌شود. آغاز به سه نوع متنی، بینافردی و موضوعی تقسیم می‌شود که در این مقاله به بررسی آغاز موضوعی در بحث اطلاعاتی کهنه و نو پرداخته می‌شود. Rheme یا پایانه، چیزی است که در مورد آغاز گفته می‌شود. (هرفورد و هیسلی، ۱۹۸۳: ۲۳۲) اطلاع نو معمولاً با برجستگی نواختی همراه است که به آن کانون (Focus) می‌گویند. ساختار آگاهی یا اطلاع، شنونده محور و یا خواننده محور است؛ اما این گوینده و نویسنده است که آن را انتخاب می‌کند. ساختار اطلاعاتی کاملاً وابسته به چیزهایی است که در متن گفته شده و تا آنها نباشد، تشخیص اطلاع کهنه یا نو امکان‌پذیر نیست. البته نو یا کهنگی اطلاعات آنجا معنا می‌دهد که از منظر مخاطب به پیام بنگریم و نه از منظر سخنگو، زیرا نزد سخنگو هر اطلاعی کهنه است. (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۵۹)



عنصر آشنا (اطلاع دانسته) به اطلاعاتی اطلاق می‌شود که از طریق ارجاع یا موقعیت، قابل بازیافت و شناسائی باشند و عنصر ناآشنا (اطلاع نو) اطلاعات کانونی هستند که در این معنی قبلاً ذکر نشده‌اند و گوینده به نحوی آن را عرضه می‌کند که گویا از کلام قبلی، بازیافت شدنی نیست. در ساخت اطلاعاتی، وجود اطلاع نو بخش اجباری هر بند است و هر جمله و یا بندی که تولید می‌شود، حتماً باید اطلاعات نو باشد و وجود اطلاع کهنه، اختیاری است زیرا اطلاعات معلومی را که قبلاً گفته شده و یا در بافت وجود داشته می‌توان حذف کرد.

آمدن اطلاعات نو، به شکل بی‌نشان در واحد بند اتفاق می‌افتد و اطلاع نشان‌دار با استفاده از متد خاصی در بافت متن بیان می‌شود. ساختار اطلاعاتی، قسمت بزرگی از جمله را شامل می‌شود که هلیدی آن را کانون اطلاع می‌داند. کانون اطلاع بیشترین میزان نو بودن را داشته و با تأکید برجسته می‌گردد. در بررسی ساخت اطلاعاتی در سطح متن، باید توجه داشت که چه بخش‌هایی از این ساختار بنا بر پیوند داشتن با سایر اجزای متن یا بافت موقعیتی اطلاعات، نو به حساب می‌آیند. به طور مثال در بررسی ساخت آگاهی‌آیات شریفه (فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ) (لیل / آیات ۵-۷) مشاهده می‌شود:



بررسی چنینش این سه آیه شریفه بر اساس ساخت اطلاعاتی هلیدی به گونه‌ای آمده است که با آمدن ادات شرط در ابتدای آیه (فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ

لِیُسْرَى) مخاطب را نسبت به آنچه در ذهنش آگاهی دارد که بخشش، تقوا پیشه کردن و نیکوکاری است، تشویق می‌کند و اگر این آگاهی نباشد، ادامه جملات برای مخاطب معنایی ندارد. در ادامه آیه (فَسُنِّيْسِرُهُ لِّلْيُسْرَى) اطلاعات جدیدی است که در اختیار شنونده گذاشته می‌شود. اگر این بندها را به گونه‌ای بخوانیم که کانون اطلاع روی (فَسُنِّيْسِرُهُ لِّلْيُسْرَى) باشد، (فَسُنِّيْسِرُهُ لِّلْيُسْرَى) اطلاع نو می‌شود. در نتیجه، اطلاع نو در محدوده‌ی خبر بند بی‌نشان قرار گرفته است؛ اما اگر خوانش ما به گونه‌ای باشد که تکیه برجسته روی (أَعْطَى وَ اتَّقَى) باشد، اطلاع نو و ناآشنا در دو آیه شریفه (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَى) بوده و در نتیجه این دو بند نشان‌دار خواهند شد. دو آیه ابتدایی همه در زمره اطلاعات دانسته هستند، با این استدلال بافتی که اگر این موارد برای مخاطب آشنا نباشد، بیان آنها فایده‌ای نخواهد داشت و پس از بیان آنها با آوردن در قالب جواب شرط، اطلاع نو بیان شده است.

اطلاعات معلوم، نمایانگر دیدگاه مشترک بین متکلم و شنونده است و نقطه ارجاعی را به شنونده می‌دهد که او می‌تواند اطلاعات جدید را به آن مرتبط کند. (بیکر، ۱۳۹۳: ۱۷۸) تمایز بین اطلاعات دانسته و نو به آسانی تشخیص آغازگر (مبتدا) و خبر نیست، دلیل این پیچیدگی در ماهیت خاص مفهوم اطلاعات است. (خزاعی فر، ۱۳۸۴: ۳۰)

#### ۴. بررسی روابط آگاهی در داستان‌های قرآنی

ساخت اطلاعی کلام الهی سرشار از اطلاعات کهنه و نو است. بافت سوره‌ها با بهره‌گیری از مفاهیم دستوری در قالب گروه‌های اسمی و فعلی، باعث انسجام و پیوستگی بیش از پیش کلام الهی شده است. داستان حضرت یوسف(ع) از زیباترین و پربسامدترین داستان‌های قرآنی به شمار می‌رود و سبک زبانی بکار رفته در این سوره، با هدف انتقال معنی به مخاطب صورت گرفته است. قرار دادن داستان‌های حضرت یوسف(ع) و حضرت موسی(ع) در قالب الگوی نظامند دستوری هلیدی، این داستان‌ها را در مجموعه‌ای بهم پیوسته از ارتباطات معنایی قرار می‌دهد که بیش از پیش به اعجاز کلام الهی اشاره می‌کنند. در این بخش به تحلیل و بررسی تعدادی از این روابط آگاهی در بافت متنی این داستان‌ها پرداخته می‌شود.

شروع داستان حضرت یوسف(ع) به شکل ساختار اسمی و اطلاعاتی از همان آیات نخستین سوره دیده می‌شود. خداوند با آوردن حروف مقطعه (الر) (یوسف/۱) به ایجاد آگاهی در ذهن مخاطب و برانگیختن حس کنجکاوی او می‌پردازد. این حروف مقطعه در

هنگام بیان، اطلاعاتی جدید هستند که با آمدن گروه اسمی (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ) (یوسف ۱/۱۲) به دانسته‌هایی مبهم و ناشناخته تبدیل شده و در ادامه آیه اطلاعاتی نو به شمار می‌آیند که با در کنار هم قرار گرفتن، اطلاعات دانسته و آشنا در حروف مقطعه (الر) به ساختار ذهنی مخاطب شکل می‌دهند. در این آیه شریفه، تلک در جایگاه مبتدایی بی‌نشان (آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ) در جایگاه خبری برای آیه قبل خود بکار رفته است. واژه «آیات» اطلاعی نو در بافت آیه و مورد تأکید است و سپس با آمدن (الْكِتَابِ الْمُبِينِ) به شکل وصفی کامل و نشان‌دار گردیده و قصد گوینده را از آوردن اطلاعات کهنه در بند نخستین سوره یوسف (ع) روشن می‌سازد.

در آیه شریفه (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ) (یوسف ۳/۱۲) واژه «نحن» که در نزد مخاطب شناخته شده است، بر ثبوت جمله و خبری که در آن وجود دارد تأکید می‌کند. آشنایی با این واژه از مضمون دو آیه قبلی برای مخاطب ملموس است، هرچند برای مخاطبی که به آیات نخستین مراجعه نکرده اطلاعی نو به‌شمار می‌رود. آغازگر «نحن» که در ابتدای آیه و در جایگاه اطلاعاتی نو است تبدیل به اطلاع کهنه شده و آمدن «نَقُصُّ...» در جایگاه خبری نو، آن را کامل می‌کند. در این آیه «نحن» در کانون این جمله و به‌طور کلی آیات ابتدایی قرار گرفته و بهره‌گیری از این ابزار نحوی برای برجسته‌سازی و تأکید بیشتر کانون اطلاع آیه شریفه یعنی «نحن» بوده که در جایگاه مبتدا قرار گرفته است. بکارگیری ضمیر معرفه «نحن» توسط بافت آیه در ابتدای کلام الهی، بستر را برای آمدن خبری نو آماده می‌کند. بنابر نظر هلیدی، «نحن» آغازگر موضوعی بی‌نشانی است که به دلیل جایگاه نحوی که در ابتدای آیه شریفه پذیرفته است، به وجود ساختار دستوری در کلام الهی بیش از پیش تأکید می‌کند. این چینش ساختاری در آیه شریفه «نحن نَقُصُّ...» داستان حضرت یوسف (ع) را از خاص‌ترین داستان‌هایی نشان می‌دهد که خداوند بر پیامبر اکرم (ص) نازل کرده و بر انسجام و پیوستگی بافت متنی سوره در راستای اهداف مورد نظر آن تأکید می‌ورزد. خبر فعلی «نَقُصُّ» ساخت اطلاعاتی آیه را کامل کرده و آگاهی مخاطب بر اساس این آگاهی نو شکل می‌گیرد. شروع این خبر نو با فعل مضارع «نَقُصُّ» بر استمرار آن دلالت دارد که باعث تازگی و نو بودن این داستان زیبا برای هر مخاطبی در هر برهه‌ای از زمان می‌شود.

در آیه (إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ) (یوسف ۸/۱۲) پس از معرفی برادران حضرت یوسف (ع)، با آوردن بند اسمی (نَحْنُ عُصْبَةٌ) آنها بیشتر به مخاطب

معرفی می‌شوند. این بند اسمی که با آغاز «نحن» شروع شده است، در اینجا برای مخاطب اطلاعاتی کهنه و آشنا به شمار می‌رود؛ زیرا قبل آن برادران حضرت یوسف خود را معرفی کرده‌اند و در اینجا آیه به اوج خود می‌رسد که آن برادران با نشان دادن خود به شکل (عُصْبَةُ)، خبر و دانسته‌ی جدیدی را به مخاطب منتقل می‌کنند. آمدن کلمه (عُصْبَةُ) به شکل مفرد، بسیار ظرافتمندانه به کهنه بودن خبر قبلی تأکید می‌کند و آگاهی مخاطب نسبت به خبر جدیدی که در قالب آیه شریفه (و نَحْنُ عُصْبَةٌ...) مطرح شده، جدید است. در ادامه آیه که خداوند این داستان را بطور کامل بیان می‌کند، این چینش سازه‌ای در جایگاه خبری کهنه قرار می‌گیرد و رابطه بین این خبر کهنه و خبرهای جدیدی که در ادامه آیات می‌آیند، یک رابطه آگاهی را شکل می‌دهد.

در آیه (قَالُوا لَإِن أَكَلَهُ الذَّبُّ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ) (یوسف ۱۲/۱۴) تکرار مجدد بند اسمی (نَحْنُ عُصْبَةٌ) در سیاقی جدید، اطلاع کهنه قبل را مجدد تکرار می‌کند. این خبر جدید با قرار گرفتن در سیاقی جدید، به خبری نو تبدیل شده است که برادران حضرت یوسف (ع) دوباره روی قدرت و نیرومندی‌شان تأکید کرده‌اند. در هر دو آیه ۸ و ۱۴ سوره یوسف آمدن او و او حالی بر سر بند اسمی (نَحْنُ عُصْبَةٌ) این بند را در بیان حال گروهی قرار می‌دهد که خود را از یوسف (ع) و برادرش برتر می‌دانند. (درویش، بی تا، ج ۴: ۴۵۸)

در داستان حضرت یوسف (ع) نمونه‌های بسیاری از انواع رابطه خبری وجود دارد. در آیه‌ای دیگر دیده می‌شود: (قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ) (یوسف ۱۲/۱۸) (ترجمه: بلکه نفس شما کاری زشت را در نظرتان آراست تا انجامش بر شما آسان شود در این حال صبری نیکو مناسب است و خداست که بر آنچه شما شرح می‌دهید از او یاری خواسته می‌شود) (فَصَبْرٌ جَمِيلٌ)، خبر برای مبتدا محذوف و یا مبتدائی است که خبر آن حذف شده و با آمدن به شکل نکره، سد مسد خبر کرده است. (درویش، بی تا، ج ۴: ۴۶۲) اگر این دستور عربی در نظر گرفته شود می‌توان آن را اطلاعی نو در نظر گرفت که خبر برای مبتدای محذوف شده است و یا آن را خبری کهنه بدانیم برای اطلاعی نو که حذف شده اما مفهوم آن به مخاطب منتقل می‌شود. آمدن صفت «جمیل» برای صبر، باعث شده، صبری که برای او ناآشنا و نو است تبدیل به اطلاعی کهنه بشود. از آنجا که اطلاعات کهنه اصولاً قبل از اطلاع نو و دانسته قرار می‌گیرند، بنابراین (فَصَبْرٌ جَمِيلٌ) خبری نو و ناآشنا در نظر گرفته می‌شود. آغاز موضوعی «صبری» در این بند

حذف شده است تا با آوردن خبری نو در تصویرسازی آن در نزد مخاطب بیشتر تأثیرگذار باشد.

در ادامه آیه با آمدن **(وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ)** خبر قبلی به خبری کهنه تبدیل می‌شود. استفاده از واو عطف بر سرجمله جدید و شروع آن با آغاز اسمی «الله» و واژه «المُستعان» در جایگاه خبری، سیاق آیه صورتی جدید به خود می‌گیرد. واژه «الله» که آغازگری بی‌نشان است در ابتدای جمله خبری آمده که مرکز شروع جمله می‌شود. هر چند که بعد از بیان واژه «المُستعان» در جایگاه خبری کهنه قرار گرفته و «المُستعان» آگاهی نویی است که به مخاطب منتقل می‌شود. رابطه بین این خبرکهنه و نو که انتقال مفهوم یاری رساندن خداوند به حضرت یوسف (ع) و در ابعاد گسترده‌تر آن به همه انسان‌ها در همه شرایط است، رابطه آگاهی می‌باشد. واژه «الله» چه در شکل خبرکهنه و چه خبر نو، واژه‌ای تأکیدی و برجسته است که کانون اصلی این بند اسمی می‌باشد. این نوع ساختار اطلاعاتی که خداوند در جایگاه مبتدایی قرار گرفته، با توجه به سیاق آیه ابتدا خبری نو برای مخاطب است، در آیات دیگر سوره یوسف نیز وجود دارد. در آیه **(وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ)** (یوسف ۱۹/۱۲)، آیه **(اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ)** (یوسف ۲۱/۱۲) و یا آیه **(وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ)** (یوسف ۷۷/۱۲) این نوع ساختار اطلاعاتی؛ اما در سیاقی متفاوت به چشم می‌خورد.

در آیه **(وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ)** (یوسف ۱۹/۱۲) ابتدا واژه «الله» در جایگاه خبری نو قرار گرفته و وقتی مفهوم مورد نظر به مخاطب انتقال یافته است تبدیل به خبر کهنه شده و با بیان **(عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ)** خبر جدید شکل گرفته است. دانایی و علم مطلق خداوند نسبت به کارهای آن کاروانیان با حضرت یوسف (ع) خبر جدیدی است که برای مخاطب مطرح می‌شود و مخاطب را مشتاق به ادامه داستان آن هم از کلام الهی می‌کند و رابطه آگاهی در بین این دو خبر شکل می‌گیرد که هم سبب پیام رسانی کامل به مخاطب شده و هم بر اعجاز بودن کلام الهی برای هر نوع مخاطبی در هر مقطع زمانی و مکانی تأکید می‌ورزد. اطلاع نو در این آیه شریفه سبب برجستگی کانون اطلاع آن شده است.

در آیه شریفه **(وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ)** (یوسف ۲۷/۱۲) گروه اسمی در پایان آیه آمده است. ابتدای بند با آغاز معرفه «هو» شروع شده است و از آنجا که در سیاق همین آیه اطلاعاتی نسبت به شرایط حضرت یوسف (ع) داده شده است، خبری کهنه و دانسته به شمار می‌رود؛ اما با آوردن **(مِنَ الصَّادِقِينَ)** خبر جدیدی مطرح می‌شود که به نظر می‌رسد با

در کنار هم قرار گرفتن این خبرهای کهنه و نو در این آیه شریفه، به شکلی کلی، خبری نو برای آیه‌های قبلی به شمار می‌رود. برجسته‌سازی راستگویی حضرت یوسف(ع)، بسیار چیره‌دستانه در قالب چیش ساختار اطلاعاتی بیان شده است. این آیه نسبت به چند آیه قبل خود که اطلاعاتی را در مورد ماجرای حضرت یوسف(ع) و زلیخا آورده، اطلاعی نو به شمار می‌رود؛ اما نسبت به آیه بعدش که (فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِّنْ دُبُرٍ ...) (یوسف ۱۲/۲۸) (ترجمه: پس همسر بانو چون دید پیراهن یوسف از پشت پاره شده، گفت این فتنه از نیرنگ شما زنان است، بی‌تردید نیرنگ شما بزرگ است) اطلاعی کهنه می‌باشد.

در آیه (وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ) (یوسف ۵۷/۱۲) ساخت زبانی به کار رفته به گونه‌ای است که تأکید بر روی خبری جدید می‌باشد. خداوند با آوردن لام تأکیدی بر سر آغازه اسمی «أَجْرٌ» این تأکید بودن را از همان ابتدا به مخاطب نشان می‌دهد. آگاهی مخاطب از اطلاعات دانسته در مورد اجر و پاداش، اطلاعی آشنا و دانسته در ذهن وی می‌باشد و به شکل مضاف آمدن پاداش آخرت، ذهن مخاطب را برای پذیرش معنایی ادامه جمله آماده می‌کند. در ساخت اطلاعی این آیه شریفه، واژه «خیر» در نقش خبری نو در سیاق آیه به کار رفته و با اختصاص دادن به کسانی که ایمان آورده و تقوا پیشه می‌کنند، این خبر نو مورد تأکید بیشتر و برجسته سازی قرار گرفته است. به نظر می‌رسد که خود آیه نیز به طور کامل در جایگاه خبر جدید برای آیه قبل خود قرار می‌گیرد. تفاوت رابطه آگاهی بین دو خبر کهنه و نو، هم در سیاق یک بند و هم بین دو بند مختلف، نسبی است و تشخیص آنها تنها از خود متن بدست نمی‌آید بلکه از قرار گرفتن در فضای گفتمانی شکل گرفته بین گوینده و مخاطب بوجود می‌آید.

در داستان حضرت موسی(ع) که به طور پراکنده در قرآن مجید آمده است، نمونه‌هایی آگاهی به چشم می‌خورد. از جمله آنها آیه (وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ) (بقره ۵۵/۲) (ترجمه: وقتی که گفتید: ای موسی ما به تو ایمان نمی‌آوریم تا آنکه خدا را آشکار ببینیم، پس صاعقه سوزان بر شما فرود آمد و آن را مشاهده می‌کردید) است. خداوند متعال در این آیه شریفه بعد از آنکه در مورد قوم موسی(ع) سخن می‌گوید که خواستار دیدن خدا با چشم خود هستند، ناگهان مخاطب را در برابر صحنه‌ای پرهیجان و رعب‌آور قرار می‌دهد و در ادامه با آوردن بند اسمی (وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ) مخاطب دچار شوک شده و با معنای مورد نظر از آیه شریفه همراه می‌شود و خود را در آن صحنه حاضر می‌بیند. شروع آیه با آغازگر موضوعی «أَنْتُمْ» می‌باشد و

مخاطب با دیدن واژه «انتُم» با داستان همزاد پنداری می‌کند. به نظر می‌رسد آمدن این بند اسمی در پایان آیه حاوی پیام خاصی است که باید به مخاطب منتقل شود. در این ساخت اطلاعاتی، کنشی که میان خبر کهنه «انتُم» و «تَنْظُرُونَ» روی می‌دهد باعث شکل‌گیری آگاهی بین آنها می‌شود. خبر شناخته شده «انتُم» در اینجا با رجوع به جملات ماقبلش قابل شناسایی و درک بوده و بافت آیه و چینش سازه‌ای آن سبب آمدن این آغازۀ ضمیری در ابتدا آیه شده است. ناظر بودن قوم حضرت موسی (ع) اطلاعاتی مرکزی است که خداوند به گونه‌ای آن را بیان می‌کند که گویا خبری جدید بیان شده که قبلاً به هیچ وجه ذکر نشده است.

یکی از جاهای دیگری که بحث آگاهی در داستان حضرت موسی (ع) بسیار قابل توجه است، زمانی است که وی با حضرت خضر همراه می‌شود و خداوند به زیبایی در آیات ۷۹-۸۲ سوره کهف این همراهی را به نمایش می‌گذارد (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدَتْ أَنْ أَعْيِبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا) (۷۹) (وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا) (۸۰) (فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَوَةً وَأَقْرَبَ رَحْمًا) (۸۱) (وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا) (کهف/۸۲) (ترجمه: آن کشتی از بینوایانی بود که با آن در دریا کار می‌کردند و در برابرشان پادشاهی بود که هر کشتی بی‌عیبی را غاصبانه تصرف می‌کرد، من خواستم معیوش کنم تا به دست آن ستمگر نیفتد/ و اما آن نوجوانی که او را کشتم پدر و مادرش مؤمن بودند، ترسیدم که آن دو را در آینده به طغیان و کفر بکشاند/ و اما آن دیوار از دو نوجوان یتیم در این شهر بود، و زیرش گنجی متعلق به آن دو قرار داشت، و پدرشان مردی شایسته بود، پروردگارت خواست که آن دو یتیم به حد رشد رسند و گنجشان را به سبب مهر پروردگارت به آن دو داشت بیرون آوردند؛ و من این را پیش از خود انجام ندادم. این است تفسیر آنچه نتوانستی صبر کنی) ساخت اطلاعاتی به کار رفته در بافت این آیات، در چارچوب بحث خبر کهنه و نو بر پایه الگوی معناشناسی نقش‌گرای هلیدی قرار می‌گیرد. آمدن واژه‌های «السَّفِينَةُ» و «الْجِدَارُ» و «الْغُلَامُ» خبرهای کهنه‌ای را مطرح می‌کنند که برای حضرت موسی (ع) شناخته شده است. حضرت خضر در مورد کشتی صحبت می‌کند که مخاطبش نسبت به آن آگاهی داشته و آن را می‌شناسد و در جایگاه خبری کاملاً کهنه قرار می‌گیرد. این آغازۀ موضوعی «السَّفِينَةُ» که

در جایگاه ابتدایی قرار گرفته است، به راحتی خبر دانسته را به مخاطب منتقل کرده و او را برای پذیرش خبر جدید آماده می‌کند. حضرت خضر می‌گوید «الغلام» یعنی آن پسری که او را کشتم، داستانش این است. ماجرای آن پسر برای حضرت موسی (ع) کاملاً مشخص است؛ اما خبر تازه آن در اینجا در این بند (كَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا) مطرح می‌شود. در ادامه داستان کشتی‌ای را که برای خودش و حضرت موسی (ع) شناخته شده و خبری دانسته است با آوردن خبر تازه کامل می‌کند. با نگاه به بافت این چند آیه مشخص است که آنها هم به نسبت آیات قبل و بعد خود در جایگاه خبری کهنه و نو قرار می‌گیرند. رابطه آگاهی بین این خبرها، کاملاً رابطه‌ای پیچیده و لایه به لایه بوده که براساس اطلاعات مخاطب شکل گرفته و بافت خود این آیات نیز به بیان سطح متفاوت این رابطه می‌پردازد. کانون‌های اطلاع در این مقطع حساس از زندگی حضرت موسی (ع) همگی در ساختار اطلاعی نو مطرح شده و در پایان آیات بیان گردیده‌اند.

## ۵. نتیجه‌گیری

پس از بررسی آگاهی در قصص قرآنی با رویکرد معناشناسانه‌ی نقش‌گرای هلیدی مشخص می‌شود که:

۱- زبان‌شناسی نقش‌گرا با الگوهای دستوری که دارد از ابعادی جدید، به اجزای تشکیل دهنده یک متن نگاه کرده و امکان بررسی آن را با دیدگاه‌های مختلف فراهم می‌کند. از این رو این نگاه معناشناسانه می‌تواند در درک و فهم جدیدی از متون ادبی - دینی بویژه قرآن مجید تأثیرگذار باشد.

۲- ساخت اطلاعاتی، ساختی مخاطب محور است که در شبکه رابطه‌ای قرار می‌گیرد و از این طریق معنی و مفهوم مورد نظر متن، محور اصلی آن است.

۳- توجه و دقت به اطلاعات دانسته و نو در ادبیات و متون دینی ضروری است؛ زیرا ساخت اطلاعاتی هر متنی از عوامل ساختاری آن متن می‌باشد که منجر به برجسته‌سازی بافت متنی و نظام معنایی زبان مورد پژوهش می‌شود.

۴ - رابطه آگاهی بین خبرها در داستان‌های قرآنی در جهت تبیین اهداف الهی بسیار سیستماتیک و نظامند به کار رفته است. از آنجا که جملات اسمیه بیانگر ثبوت و دوام هستند و گروه‌های فعلی بر تجلّد و استمرار دلالت دارند، بسامد ساخت اطلاعاتی در



بررسی آگاهی در قصص قرآنی با رویکردی معناشناسانه ۱۷

گروه‌های اسمی به کار رفته در داستان حضرت یوسف(ع) و حضرت موسی(ع) کم است. حدود ۳۲ مورد ساخت اطلاعاتی (آگاهی) در این دو داستان استفاده شده است.

۵- در ساخت اطلاعاتی داستان‌های قرآنی، قرار گرفتن مضامین هدایت بشری در قالب گروه‌های اسمی سبب نشان‌دار شدن آن ساخت اطلاعاتی شده و بر اهمیت نو بودن آنها بیشتر از پیش می‌افزاید.

۶- آگاهی نوعی تکنیک معناسازی است که فضای گفتمانی این داستان‌ها را، بستری مناسب برای تأکید بیش از پیش اهداف الهی در راستای تربیت بشریت قرار می‌دهد.

## کتاب‌نامه

قرآن مجید.

ابراهیم، عبد المنعم (۲۰۰۸) السرد القصصی فی القرآن الکریم، الطبعة الأولى، القاهرة: مکتبة الآداب. ابن منظور، (۱۴۱۶هـ) لسان العرب، الطبعة الأولى، بیروت.

انصاری، ابن هشام(۱۹۸۵) مغنی اللیب عن کتاب الأعراب، الطبعة السادسة، دمشق: دارالفکر. بوآس، جی و بی گی یام، ج و کولوگی، دی(۱۳۷۶) سیرزبان‌شناسی در جهان اسلام: دیرینه زبان‌شناسی، چاپ اول، قم: انتشارات رهنما.

بستانی، محمود(۱۳۸۴) پژوهشی در جلوه های هنری قرآن، ترجمه محمد حسین جعفرزاده، مشهد: آستان قدس رضوی.

البستانی، محمود (۱۳۸۲) البلاغة الحديثة فی ضوء المنهج الإسلامي، الطبعة الأولى، دارالفقه للطباعة و النشر.

بیکر، مونا(۱۳۹۳) به عبارتی دیگر، مترجم علی بهرامی، تهران: نشر رهنما. پارسا، فروغ(۱۳۹۷) معناشناسی و مطالعات قرآنی، چاپ اول، تهران: نگارستان اندیشه.

پالمر، فرانک (۱۳۸۱) نگاهی تازه به معنی شناسی، ترجمه کوروش صفوی، چاپ سوم، تهران: کتاب ماد.

جرّ، خلیل (۱۹۸۷) المعجم العربی الحديث ( لاروس)، مکتبة لاروس.

جواهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷هـ) الصحاح، الطبعة الرابعة، دار العلم للملایین.

خزاعی فر، علی(۱۳۸۴) تکیه جمله در جمله ساده فارسی، نامه فرهنگستان، دانشگاه فردوسی: مشهد.

زحیلی، وهبه بن مصطفی (۲۰۰۱م) التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج، الطبعة الثالثة. بیروت: دار الفکر المعاصر.

مهاجر، مهران و نبوی، احمد(۱۳۷۶) به سوی زبان‌شناسی شعر، ره یافتی نقش‌گرا، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.

نقی پور، ولی الله (۱۳۷۱) پژوهشی پیرامون تدبر در قرآن کریم، تهران: اسوه.  
یول، جورج (۱۳۸۹) بررسی زبان، مترجم علی بهرامی، چاپ اول، تهران: انتشارات رهنما.

Falk, j. (1987) **linguistics and language**. New York: john wiely and sons.

Halliday, M.A.K (1978) **Language as social semiotic: The social interpretation of language and meaning**. London; Edward Arnold.

Hurford, James, r and heasley Brendan (1983) **semantics a course book**: Cambridge university press.

Yule, g (2006) **the syudy of language** (3ed).Cambridge: Cambridge university press.

